

Research Article

Vol 16, Issue 1, Spring 2024, Ser 59, PP: 111-136

Title: The Special Use of Common Nouns: an Interpretative Technique in Hafez's Ghazals

Author: Navazollah Farhadi*

Abstract: The enchantments of Hafez, which have attracted many readers have inspired many researchers to conduct numerous researches about the secrets of these globalizer and immortalizing charms. Despite the abundance of such researches, it seems that there are still undiscovered secrets and unknown codes about the constant and ubiquitous effectiveness of Hafez's poems that deserve recognition. Reflecting on Hafez poems, especially the verses that are more capable of interpretation, indicates that in some of these verses, a common noun is the center and basis of extensive interpretations. Examining numerous samples and comparing nearly seventy seemingly similar verses indicates a linguistic skill, during which a key word with two morphological characteristics (knowledge and meaning) provides the basis for various interpretations of the desired verses. The unlimited meaning of the central word and its simple application in the studied technique (without complications arising from the interference and influence of literary industries and difficult and far-reaching rhetorical techniques) while attracting numerous readers from different classes and strata, which can bring the interpretative capacity of the context verses to the peak and make it possible to read these verses beyond the borders of time, place and language. By examining these verses in the framework of the freest hermeneutic reading (reader-centered reading) and comparing the discussed method with the Hafez's developed ambiguity, an effort has been made to clearly explain the ability of this method to develop of interpretations.

Key words: Interpretability, Implication, White reading, Common name, Hermeneutics.

Received: 2023-08-14

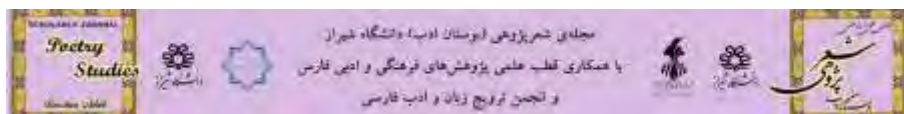
Accepted: 2024-01-03

* Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Farhangian University of Tehran, farhadi.na.827@gmail.com
DOI: [10.22099/JBA.2024.47935.4427](https://doi.org/10.22099/JBA.2024.47935.4427)





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مقاله‌ی علمی پژوهشی، سال ۱۶، بهار ۱۴۰۳، شماره‌ی اول، پیاپی ۵۹، صص ۱۱۱-۱۳۶

کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها: شگردی تأویل‌افزا در غزل‌های حافظ

نواز الله فرهادی*

چکیده

افسون‌سازی‌های خواجه‌ی راز که به جذب خوانندگان و خواهندگان فراوانی انجامیده، اغلب حافظ‌پژوهان را بر آن داشته است تا پژوهش‌های پرشماری درباره‌ی رموز و اسرار این افسونگری‌های جهانی‌ساز جاودانگی‌بخش انجام دهند. با وجود فراوانی این دست پژوهش‌ها به نظر می‌رسد که همچنان رازهایی نیافته و رمزهایی نشناخته درباره‌ی کارایی همیشگی و همه‌جایی کلام حافظ وجود دارد که شایسته‌ی شناسایی است. تأمل در دیوان خواجه به‌ویژه ابیاتی که قابلیت تأویل و تفاعل بیشتری دارند، نشان می‌دهد که در برخی از این بیت‌ها حضور یک واژه‌ی عام، محور و مبنای تأویل‌افزایی گسترده قرار می‌گیرد. بررسی نمونه‌های متعدد و مقایسه‌ی نزدیک به هفتاد بیت به‌ظاهر مشابه، حکایت از شگردی زبانی دارد که طی آن یک عام‌واژه‌ی کلیدی با دو ویژگی صرفی (معرفه و معنی بودن) زمینه را برای برداشت‌های گوناگون از بیت یا مصراع موردنظر فراهم می‌آورد. دلالت‌گری نامحدود عام‌واژه‌ی محوری و کاربرد ساده‌ی آن در شگرد مورد مطالعه (بدون پیچیدگی‌های برآمده از دخالت و تأثیر صناعات ادبی و فنون بلاغی دشوار و دیریاب) ضمن جذب خوانندگان پرشمار از صنوف و اقشار مختلف، می‌تواند ظرفیت تأویل‌پذیری ابیات زمینه را به اوج برساند و امکان خوانش این بیت‌ها را تا فراسوی مرزهای زمانی و مکانی و زبانی فراهم کند. با بررسی ابیات دربرداخته‌ی این شگرد در چهارچوب آزادترین خوانش هرمنوتیکی (خوانش خواننده‌محور) و مقایسه‌ی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان تهران، ایران. Farhadi.na.827@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۰/۱۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۵/۲۳

DOI: 10.22099/JBA.2024.47935.4427

شاپا چاپی: ۲۰۰۸-۸۱۸۳

شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۷۷۵۱



شگرد مورد بحث با ایهام توسعه‌یافته‌ی حافظانه کوشش شده است، توان تفأل‌افزایی این شگرد به‌طور برجسته تبیین شود. وجود نشانه‌هایی از این شگرد در آیاتی از قرآن کریم تقویت‌کننده‌ی این گمان است که حافظ این شگرد ساده و سحرآمیز را هم در مضمون و هم در راهبرد، وامدار اعجاز آیات آسمانی باشد.

واژه‌های کلیدی: تأویل‌پذیری، دلالت‌گری، سفیدخوانی، عام‌واژه، هرمنوتیک.

۱. مقدمه

منتقدان و ادب‌پژوهان مختلف از دیدگاه‌های متفاوت به موضوع ماندگاری اشعار و آثار ادبی نگریسته و هرکدام بر عامل یا عواملی خاص در این زمینه تأکید ورزیده‌اند. یکی از عوامل بسیار مهم و شاید مهم‌ترین آن‌ها، نداشتن قعطیت و صراحت معنی در آثار ادبی است که خود ریشه در علل و عوامل گوناگون دارد. آنچه صاحب‌اندیشگان به اشکال مختلف در زمینه‌ی رموز مانایی و پایایی آثار ادبی مطرح کرده‌اند، مؤید همین ویژگی و توضیح و تبیین آن از زوایای متعدد است؛ برای نمونه از حلقه‌ی هرمنوتسین‌ها، «شلایرماخر» (Schleiermacher) با تکیه بر ظرفیت ذاتی زبان (Schleiermacher, 1977: 39) و «گادامر» (Gadamer) و «ریکور» (Ricoeur) با اصالت و اولویت دادن به «فهم» مفسر (رک. ریکور، ۱۳۹۹: ۳۷) و ساختارشکنانی همچون «پل دومان» (De man) با تمرکز بر صنایع بدیعی ساخت‌شکن (De man, 1993: 11) در واقع همین معنا را تأیید و تکرار می‌کنند. وجه مشترک همه‌ی این بیانات، تأکیدشان بر ظرفیت تأویل‌پذیری آثار ادبی است که با روش‌ها و شگردهای مختلف به‌ویژه بهره‌گیری مؤلف از توان بالقوه و ذخایر ذاتی زبان و کارکردهای ادبی و فراسیاقی آن ایجاد می‌شود.

تأویل‌پذیری کم‌نظیر کلام حافظ از عوامل مهم پویایی آن است که به حضور زنده و گسترده‌ی این سروده‌ها در زندگی امروزیان (از محافل انس عوام گرفته تا هنرها و علوم مختلف پس از روزگار حافظ، تحقیقات علمی، تحشیه‌ها، تأویل‌ها و ترجمه‌های پرشمار منتقدان و مترجمان) انجامیده و با مشارکت فعال خوانندگان و مفسران، هستی جاودانه‌ای یافته است. بی‌گمان این سطح از ظرفیت تأویل‌پذیری برآمده از ویژگی‌ها و عواملی است که دیوان خواجه‌ی راز را به نمونه‌ای برجسته از متون باز و بخش‌هایی از آن را به مصادیق «یک آبره‌ی ساختاری و متن عینیت‌یافته‌ی عاری از هرگونه ارجاع‌مندی محدودکننده و

تعین بخشی (در باور هرمنوتسین‌های مدرن) تبدیل کرده است» (Bruns, 1992: 238) با تأمل در مختصات سخنان سحرآمیز حافظ و با توجه به نتایج به دست آمده از پژوهش‌های پرشمار درباره‌ی جهان‌سیری و همه‌زمانی این سروده‌ها، رازهای تأویل‌پذیری و رموز مانایی و محبوبیت مستمر کلام حافظ را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم کرد: عوامل معنایی، شگردهای بلاغی و شگردهای زبانی که توضیح آن مجال مستقل می‌طلبد.

یکی از شگردهای شگفت خواجه‌حافظ برای نامحدودسازی تأویل‌ها و جذب حداکثری گروندگان، بهره‌گیری از ظرفیت دلالت‌گری اسم‌های عام است که گاه «به میلیاردها پدیده اشاره می‌کنند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۵۷). استخراج ۷۶۰ بیت با ساخت دستوری به ظاهر مشابه حسب پیش‌انگاشته‌های نگارنده از ۲۵۰ غزل خواجه با گزینش رندمی از بخش‌های مختلف دیوان وی و بررسی دقیق این ابیات، نشان می‌دهد که شگرد مورد مطالعه در ۱۳۸ بیت از ۷۶۰ بیت تحلیل شده به کار رفته است. حافظ در این شگرد با توجه به جایگاه سرنمونی عام‌واژه‌ها و بهره‌گیری بجا از ماهیت پر دلالت آن‌ها فضای بازی را فراهم می‌کند تا هر خواننده با هربار خوانش بر اساس تغییر «نظام دلالت‌گری متن در موقعیت‌های مختلف خوانش» (احمدی، ۱۳۸۳: ۵۳) برداشتی متفاوت با خوانش دیگران و دیگر خوانش‌های خویش داشته باشد. تعدد و تکثر برداشتها بسته به شمار زیرمقوله‌ها و مدلول‌های واژه محوری و جایگاه آن در بافت جمله، گاه از تمامی مرزهای معنایی و در نتیجه محدوده‌های زمانی و مکانی و زبانی فراتر می‌رود.

این شگرد بر اساس تقسیم‌بندی یادشده در شمار شگردهای زبانی حافظ جای می‌گیرد؛ بنابراین بررسی آن ابتدا از مسیر دانش‌های زبانی و مبانی دستور زبان از جمله تقسیمات دلالت‌بنیاد واژه‌ها در ساخت واژگانی زبان به انواعی چون اسم عام، اسم معرفه و اسم معنی گذشته، سپس تأثیرات تأویل‌گستری این شگرد زبانی در چهارچوب نگرش هرمنوتیکی و بر پایه‌ی معیارها و مؤلفه‌های خواننده‌محور سنجیده می‌شود.

اسم عام که مرکز ثقل شگرد مورد بحث است، در دستور زبان‌های مختلف تعاریف کم‌وبیش یکسانی دارد. به جز طرفداران «دستور شناختی» که واژه‌ی عام را اسم یا وصفی غیرقابل شمارش در مقابل اوصاف و اسامی قابل شمارش قرار می‌دهند (Langacker, 2008: 112)، سایر زبان‌پژوهان اصطلاح «عام» را صفتی مختص «اسم»

دانسته‌اند و اسم عام را «کلمه‌ای که با آن کسان یا چیزهای هم‌نوع را می‌توان نام برد» (ناتل‌خانلری، ۱۳۶۹: ۴۸) در برابر اسم «خاص» تعریف می‌کنند. معدودی از منتقدان هم «عام بودن» با همین معنا را منحصر به اسم ندانسته، به صفت‌ها نیز تعمیم داده‌اند (رک. زاهدی، ۱۳۸۵: ۲۴).

شایسته‌ی یادآوری است که بر پایه‌ی این تعاریف تضاد و تقابلی میان عام و خاص، آن‌گونه که در اسامی قابل‌شمارش و غیرقابل‌شمارش دیده می‌شود، وجود ندارد؛ بلکه در این قبیل تعریف‌ها رابطه‌ی تضامنی میان عام و خاص برقرار است؛ یعنی عام‌واژه‌ها اعم از واژه‌های خاصند و اوصاف و اسامی خاص، اجزای معین و مشخصی درون دایره‌ی عام‌واژه‌ها هستند. زبان‌شناسان درباره‌ی چیستی مدلول‌ها در این قلمرو گسترده و چگونگی دلالت عام‌واژه‌ها بر مدلول‌های پرشمار، نظریه‌های مختلفی ارائه کرده‌اند که به اهم آن‌ها اشاره می‌شود.

به باور «جان‌لاک» (John Locke) اسامی عام دال‌هایی هستند که بر تصاویر ذهنی کلان و عمومی دلالت دارند و دلالت این نشانه‌ها بر عینیات به واسطه‌ی همان تصورات ذهنی انجام می‌شود (Locke, 1976: 5).

«فرگه» (Frege) می‌گوید یک اسم عام بر مجموعه‌ای از موجودات دلالت می‌کند که تمامی اجزای مجموعه مدلول آن اسم به‌شمار می‌روند. ارتباط واژه‌ی عام با مصداقش از طریق مفاهیم آن واژه برقرار می‌شود که حالات روان‌شناختی متکلم و مخاطب در دریافت آن‌ها نقش محوری ایفا می‌کند (Frege, 1984: 193).

«پاتنم» (Putnam) برای اظهارنظر دقیق‌تر اسامی عام عینی را از عام‌واژه‌های «معنی» تفکیک کرده، همه‌ی اشیا با نسبت مشابهت و این‌همانی را مدلول‌های اسم عامی عینی و ملموس می‌داند (Putnam, 1997: 223). پاتنم و کسانی مانند «کریپکی» (Kripke) با آنکه برخلاف لاک به دلالت عینی عام‌واژه‌های «ذات» باور دارند، بر این موضوع تأکید می‌کنند که ارتباط این واژه‌ها با مدلولشان طی یک فرایند زبانی مبتنی بر تعاملات اجتماعی برقرار می‌شود (Kripke, 1980: 131).

سرانجام «شوارتز» (Schwartz) در همسویی نسبی با پاتنم اسامی عام معنی را جدای از عام‌واژه‌های ناظر بر امور ملموس و این‌گونه توصیف می‌کند. اسامی عام دلالت‌کننده

بر مفاهیم انتزاعی به شیء مشخصی ارجاع نمی‌دهند؛ بلکه هر چیزی که از اوصاف مربوط به این مفاهیم برخوردار باشد، در زمره‌ی مدلول‌های آن قرار دارد (Schwartz, 1977: 39). صرف‌نظر از اختلافات موجود در این نظریه‌ها نکته‌ی مهم و بدیهی، پرشماری مدلول‌ها و گستردگی حوزه‌ی دلالت عام‌واژه‌هاست که با استناد به تأکید مستقیم لاک مبنی بر ذهنی بودن این دلالت‌ها و همچنین اشارات تردید‌آمیز دیگر صاحب‌نظران در این زمینه، مدلول این اسامی به دلیل وابستگی به کاربران نامحدود و نقش تعیین‌کننده‌ی موقعیت روانی و شرایط ذهنی متغیر آنان، به‌طور غیرقابل پیش‌بینی فزونی می‌یابد. همچنین عینی یا ذهنی بودن فرایند دلالت‌ها، تأثیر چندانی بر دلالت‌گری عام‌واژه‌ها در اشعار و متون ادبی ندارد؛ زیرا زبان ویژه‌ی این آثار به تأیید برخی منتقدان «در بنیان خود غیر ارجاعی است» (ریکور به نقل از: احمدی، ۱۳۷۰: ۶۲۳) که زمینه را برای تأویل‌های شخصی و نامتعیین به‌ویژه در متن‌های مبتنی بر عام‌واژه‌های محوری فراهم می‌کند.

از این‌رو کاربرد چنین واژه‌هایی در ترکیب ابیات و عبارات می‌تواند افق معنایی سخن و گستره‌ی تأویل‌پذیری آن را به‌طور قابل‌توجهی افزایش دهد. به‌عبارت‌دیگر، عام‌واژه‌ها با ظرفیت دلالت‌گری بالا و بعضاً نامحدودی که دارند، از امکانات بالقوه و ذخایر مهم زبانی هستند که مؤلف با کاربست ویژه و هوشمندانه‌ی آن‌ها می‌تواند همه یا بخشی از این ظرفیت بالقوه را در جهت تأویل‌افزایی و بالا بردن قابلیت تفسیری اثر خود فعلیت ببخشد (رک. نصری، ۱۳۸۱: ۱۰۹)؛ در نتیجه متنی بیافریند که گشودگی لازم روی تفاسیر متکثر و تأویل‌های شخصی مطابق رویکرد خواننده‌محور داشته باشد.

وجه ممیزه‌ی هرمنوتیک مؤول‌محور نسبت به گرایش‌های سه‌گانه‌ی هرمنوتیک، پایان‌ناپذیر بودن عمل «فهم» و معانی تأویلی متن است. در هرمنوتیک فلسفی «گادامر» و «هایدگر» (Heidegger)، تکیه بر ماهیت فهم و شناخت آنچه در «فرایند فهمیدن» رخ می‌دهد، بیش از هر امر دیگری اهمیت دارد (رک. پالمر، ۱۳۷۷: ۱۹) و در نظریه‌ی «یاوس» (Jauss) و «آیزر» (Iser)، آفرینش بی‌پایان معنی و برداشت‌های نوبه‌نو خوانندگان از متن با تکیه بر پیش‌خواننده‌ها و پیش‌فرض‌های تجربی آنان در کانون توجه قرار دارد (رک. گادامر، ۱۳۸۹: ۱۲۷؛ Iser, 1974: 278)؛ بنابراین در این رویکرد:

۱. استقلال معنایی متنِ مورد تأویل، از اصول اساسی به‌شمار می‌رود. منظور از استقلال در اینجا در نظر گرفتن متن به‌عنوان پدیده‌ای جدا از مؤلف و انگیزه و شرایط روحی او در آفرینش اثر و همچنین مستقل از معنای مدون و از پیش تعیین‌شده است (رک. ریکور، ۱۳۷۹: ۲۴۵).

۲. معلومات اولیه‌ی خوانندگان نسبت به موضوع متن و به‌اصطلاح افق معنایی مفسر که گادامر آن را «موقعیت هرمنوتیکی مفسر» نام می‌نهد، در این خوانش اهمیت بسزایی دارد (Gadamer, 1994: 373). در چنین مطالعه‌ای متن همانند آینه، ذهن و ضمیر و ابعاد روان‌شناختی خواننده‌اش را بازتاب می‌دهد.

۳. مفسر و خواننده با خوانش تأویلی خویش نه‌تنها معانی جدیدی به اثر مورد مطالعه می‌بخشد که در بازآفرینی و استمرار حیات آن نیز سهیم می‌شود (Jauss, 1991: 118) و به‌تعبیر ریکور خواننده، متن را از آن خود می‌کند (رک. ریکور، ۱۳۹۲: ۵۹)؛ در نتیجه این مهم مورد تأکید منتقدان قرار می‌گیرد که «زندگی تاریخی یک اثر ادبی بدون مشارکت فعال مخاطبان قابل‌تصور نیست» (هارلند، ۱۳۸۲: ۳۳۶).

گشوده بودن اثر به روی معنی‌آفرینی نوبه‌نو و تأویل‌های تازه، اساسی‌ترین شرط برای آن است تا متن، مشارکت و همراهی خواننده را برای تولید معانی طلب کند (رک. اکو به نقل از سلدون، ۱۳۷۷: ۷۰). در چنین اثری معنی، امری فرازمانی پنهان و تعبیه‌شده در متن نیست؛ بلکه حضوری پویا و پیوسته دارد؛ یعنی هم‌زمان با خوانش شناخته و بلکه آفریده می‌شود (Iser, 1979: 13).

تأکید «امبرتو اکو» (Eco) بر مشارکت‌طلبی و باز بودن متن، یادآور سازگاری اثر با رویکرد نقد مورد نظر به‌عنوان شرط اصلی و زیربنایی برای انجام نقدی موفق و دستیابی به نتایجی درست و قابل‌اعتناست؛ از این رو خوانش اثر بر پایه‌ی مؤلفه‌های یادشده قبل از هر چیز مستلزم آن است که اثر مورد نقد از ظرفیت تأویل‌پذیری و پتانسیل چندمعنایی قابل توجهی برخوردار و گنجایی و گشودگی لازم را برای همزیستی با خواننده‌ها و تجربه شدن از سوی آن‌ها داشته باشد (رک. پالمر، ۱۳۷۷: ۲۷۲). به‌گفته‌ی «رولان بارت» (Roland Barthes) متنی باشد که بتوان آن را باز کرد، با آن بازی کرد و به راهش انداخت (رک. بارت، ۱۳۷۳: ۶۵).

۱.۱. پیشینه‌ی پژوهش

تردیدی نیست که سروده‌های حافظ از آثار ادبی پرتأویل و بلکه پرتفسیرترین اثر ادبی فارسی و نمونه‌ی بارز متونی است که «به روی تعداد نامحدودی از خوانندگان گشوده است» (ریکور، ۱۳۹۲: ۲۴)؛ از این رو با رویکردهای گوناگون از جمله گرایش‌های مختلف هرمنوتیکی مورد نقد و مذاقه قرار گرفته است. بخش عمده‌ای از این پژوهش‌ها به تحلیل عوامل تأویل‌پذیری و گسترده‌معنایی شعر حافظ و رموز جاودانگی و جهان‌شمولی آن اختصاص دارد، به طوری که ارائه‌ی فهرستی از آن‌ها در جستار مختصر حاضر ناممکن می‌نماید؛ بنابراین تنها به معرفی مختصر چند نمونه که پیوند بیشتری با موضوع پژوهش دارند، بسنده می‌شود.

در پژوهش‌های «نیم‌نگاهی به عوامل تأویل‌پذیری و جنبه‌های چندمعنایی شعر حافظ» با پژوهش «عزیز شبانی» (۱۳۸۶)، «صور ابهام در غزلیات حافظ» اثر «محمد ایرانفر» (۱۳۸۷)، «دستکش خیال» نوشته‌ی «سعید خیرخواه» (۱۳۹۳)، «صور ابهام ذاتی در غزل‌های حافظ» به قلم «نصرالله امامی» (۱۳۹۸)، «شگردهای حافظ در چندمعنایی کردن متن» اثر «مجید عزیزی‌هاییل» و همکاران (۱۳۹۸) و پژوهش‌های مشابه، عوامل مختلف متنی معناگستر، اعم از شگردهای زبانی، ادبی و معنایی، انواع ابهام‌های حافظانه، ابهام‌های هنری، شطحیات، کنایات و... بررسی شده است. مانایی و پایایی به‌عنوان ویژگی اصلی سخن خواجه باعث می‌شود که اغلب پژوهش‌ها درباره‌ی شعر و اندیشه‌ی او (مانند کتاب مکتب حافظ از «منوچهر مرتضوی» و «گم‌شده‌ی لب دریا» اثر «تقی پورنامداریان») مستقیم و غیرمستقیم با علل و اسباب این ویژگی فراگیر، پیوندی گزیرناپذیر داشته باشد.

بهره‌گیری از دلالت‌گری پرشمار و مدلول‌های بسیار عام‌واژه‌ها برای پویاسازی سخن و به‌اوج‌رساندن تأویل‌پذیری کلام، از آن دست شگردهای حافظانه است که در انبوه پژوهش‌های پیشین اثری که مستقیم یا غیرمستقیم بدان مرتبط باشد، به دست نیامد. در کتب بلاغت و دیگر منابع دانش‌های ادبی نیز پیشینه‌ای در پیوند با آن دیده نمی‌شود.

در این شگرد همچنان که تصریح شده است، واژه‌ی عام موردنظر با شرایطی ویژه در بافت کلام به کار می‌رود تا همه یا بخشی از ظرفیت دلالت‌گری آن پایه‌ی تأویلات سخن قرار گیرد و به‌واسطه‌ی این کاربرد ویژه، تأویل‌پذیری کلام متناسب با دلالت‌گری‌های

عام‌واژه‌ی محوری گسترش یابد. در جستار پیش‌رو ابتدا جزئیات این کاربرد ویژه و تأثیر آن در کم‌وکیف تأویل‌افزایی سخن‌خواجه و مباحثی چون الگوها و منابع الهام حافظ در کاربست این شگرد زبانی و دیگر موضوعات مرتبط با آن بررسی و شناسایی می‌شود تا برای پرسش‌هایی نظیر دو پرسش زیر پاسخی علمی و درخور ارائه کند:

۱. حافظ چگونه دلالت‌گری گسترده‌ی عام‌واژه‌ها را در خدمت محدودیت‌زدایی از کارآمدی و کارایی کلام خویش گرفته است؟

۲. این شگرد چه تأثیر کمی و کیفی در گسترش معانی تأویلی و کارکردهای همه‌جایی و همه‌گاهی شعر حافظ برجای نهاده است؟

سپس شگرد مورد مطالعه با ایهام‌های حافظانه به اختصار مقایسه می‌شود تا اهمیت این شگرد و ضریب تأثیر آن بر تأویل‌افزایی شعر‌خواجه و برداشته شدن فواصل تاریخی و فرهنگی موجود میان مؤلف و مفسر بیش‌ازپیش نمایان شود. در پایان نیز به منابع الهام حافظ در این مورد خاص اشاره می‌شود.

۲. بحث و بررسی

بدیهی است واژه‌های عام یکی از پرکاربردترین و اساسی‌ترین عناصر زبانی هستند که هم بخش بزرگی از الفاظ و واژه‌های زبان را تشکیل می‌دهند و هم قلمرو دلالت‌گری گسترده‌ای دارند؛ اما این پتانسیل بالا و کاربرد ناگزیر عام‌واژه‌ها در زبان به‌تنهایی باعث نمی‌شود که عبارت‌های دربرداخته‌ی این واژه‌ها جنبه‌ی هنری «باز» و تأویل‌سازی پیدا کنند؛ بلکه باید به‌گونه‌ای در بافت کلام قرار گیرند که امکان بازتاب و به‌فعلیت‌رسیدن همه یا بخشی از دلالت‌گری آن‌ها در خوانش‌های گوناگون فراهم آید؛ برای نمونه اسم عام «بلا» مدلول‌های بی‌شماری را در چهارچوب مفهومی خود پوشش می‌دهد. به‌علاوه مصداق‌های آن برای هر کسی در هر موقعیتی می‌تواند با مصادیق آن برای کسان دیگر در موقعیت‌های دگر متفاوت باشد. باوجوداین، کاربردش در بیت زیر به‌گونه‌ای نیست که این گستره‌ی عظیم مدلولی، مجال نمودی کمینه پیدا کند؛ بلکه فقط یکی از مصادیق «بلا» (هجران) از آن اراده شده و «بلا»ی دوم هم تکرار همان معناست، به‌علاوه‌ی معنای موهوم ضعیف «یار» که از رهگذر استعاره و زبان عرفی عشاق استنباط می‌شود:

می‌سوزم از فراق روی از جفا بگردان هجران بلائی ما شد یا رب بلا بگردان
(حافظ، ۱۴۰۱: ۳۰۲)

اما همین واژه در بیت زیر کاربردی کاملاً متفاوت دارد:

مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی
(همان: ۳۶۱)

همه‌ی انسان‌ها از آن آفرینش تا انجام رستاخیز به اقتضای بعد عاطفی وجودشان با بلا آشنا و دست‌به‌گریبان بوده و خواهند بود. برابر تصریح قرآن کریم اصولاً آفرینش انسان با «کبد» هم بوده و آدمی همزاد بلا و محنت است (بلد / ۴). خواجه‌ی راز با علم به این حقیقت که در میان آدمیان (از گذشتگان و باشندگان گرفته تا آیندگان) «در رهگذر کسی نیست که دامی ز بلا نباشد»، ترکیب وصفی «این بلا» را در مرکز دایره‌ی معنایی بیت نشانده است، به‌گونه‌ای که تمامیت این دایره‌ی معنایی با هزاران شعاع تأویلی منشعب از دال کانونی (بلا) و مبتنی بر تجارب و عواطف مختلف و حتی متباین خوانندگان در موقعیت‌های گوناگون تکوین می‌یابد. این یک نمونه از کاربرد ویژه‌ی عام‌واژه‌هاست که در کانون توجه جستار حاضر قرار دارد و برای نمایاندن چگونگی آن، ابتدا نقل چند مثال دیگر ضروری می‌نماید.

کاربرد اسم عام «راه» در سروده‌های حافظ، به اعتبار اثرگذاری تأویلی دلالت‌بنیان، سه سطح متفاوت دارد: در بخش عمده‌ای از این سروده‌ها، جنبه‌ای متعین با دلالت‌گری تک-بعدی، مانند «راهی است راه عشق که هیچش کرانه نیست» پیدا می‌کند. در مواردی همچون مصراع «این راه را نهایت صورت کجا توان بست» بار اصلی تفسیرپذیری متن را بر دوش می‌کشد؛ اما غالب بودن رنگ عرفانی غزل، دلالت «راه» بر «وادی حیرت» را در صدر تأویل‌ها و سایر برداشت‌ها را در اولویت‌های پسین قرار می‌دهد. به دیگر سخن، این فضای عرفانی که متضمن وحدت موضوعی ابیات و پیوستاری عمودی غزل است، قید و قرینه‌ای می‌شود تا دلالت‌های بیکران «راه» و تأویل‌های برآمده از آن در حوزه‌ی مفهومی یادشده محصور بماند. در سطح سوم، هیچ‌یک از قرینه‌های تعین‌بخش و محدودکننده‌ی موجود در شواهد اول و دوم، حضوری محرز و قابل‌استناد ندارند و به همین نسبت

دلالت‌گری واژه‌ی «راه» نیز نامحدود می‌شود؛ در نتیجه تعابیر و تفاسیر خوانندگان نیز تا مرز بی‌نهایت پیش می‌رود:

هر شبمی در این ره صد بحر آتشین است دردا که این معما شرح و بیان ندارد
(همان: ۱۶۰)

گفت و گوهاست در این راه که جان بگدازد هر کسی عربده‌ای: این که مگو آن که مپرس
(همان: ۲۳۸)

کارکرد تأویل‌افزای راه در این مثال‌ها به‌گونه‌ای است که هر خواننده‌ای از هر زمان و زبان و مکان که باشد، با هر گرایش و بینش و در هر سطح از درک و دانش، با هر بار خواندن این بیت‌ها مدلولی از دلالت‌های دال مرکزی را درمی‌یابد و مصداقی از مصادیق ذهنی آن را متناسب با حال و مقام خود در لحظه‌ی خواندن اراده می‌کند. به‌این ترتیب کاربرد ویژه‌ی این واژه‌ی عام، سخن‌خواجه را به مرتبه‌ای از اعجاز‌گونگی رسانده است که راه جذب خوانندگان را آغازی و انجامی متصور نیست. حال باید دید این کاربرد ویژه چگونه است و با چه مختصاتی می‌تواند دایره‌ی دلالت یک واژه را از حداقل‌های مورد اشاره به سوی حداکثری شمارناپذیر گسترش دهد.

۲.۱. ویژگی‌ها و شرایط کاربردی

نخستین نکته‌ای که از بررسی‌های بالا و مقایسه‌ی ابیات پرتأویل و کم‌تأویل خواجه جلب‌توجه می‌کند، شناسا (معرفه) بودن اسم عام موردنظر به‌عنوان مرکز ثقل تأویل‌هاست؛ مانند «این راه»، «این بلا»، و «این معما» که به نقش تأویل‌افزایی آن‌ها در ابیات بالا اشاره شد. شایسته‌ی یادآوری است، تعریف (معرفه‌سازی) عام‌واژه‌ی محوری لزوماً محدود به صفت اشاره‌ی «این» نمی‌شود؛ بلکه بسته به اغراض شاعر و دیگر اقتضانات موسیقایی و معنایی بیت با معرفه‌سازهای دیگر نیز انجام می‌پذیرد؛ مانند:

از گوشه‌ای برون آی ای کوب هدایت (شناسا به منادا)

جان در سر آن گوهر یک‌دانه نهادیم (شناسا به «آن»)

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست (شناسا به موصول)

معرفه آوردن عام‌واژه‌ی محوری نخستین گام برای برکشیدن زیرمقوله‌ها و مدلول‌های آن از انباشت بالقوه‌ی دلالت‌گری‌ها و قراردادن آن‌ها در چشم‌انداز سایه‌روشنی از فعلیت تأویل‌گرایانه است که اغلب با صفت اشاره‌ی «این» انجام می‌شود؛ زیرا صفت اشاره به نزدیک «این» با نزدیک نشان دادن برداشت‌ها به خواننده (در مقام تأویل‌گر) و به زمان خوانش اثر، برداشت مؤول را ملموس‌تر می‌کند؛ در نتیجه این صفت معرفه‌ساز افزون بر نقش تأویل‌افزایی که عموم ادات تعریف در این شگرد خاص برعهده دارند، کارکرد بلاغی و عاطفی نیز در فضای تأویلی بیت پیدا می‌کند؛ مانند

یا رب این آتش که بر جان من است سرد کن زان‌سان که کردی بر خلیل
(همان: ۲۵۸)

هر «من» (خواننده) در این بیت آتش درون خودش را درمی‌یابد که به خود او بیش از هر شنونده‌ای نزدیک است. این نزدیکی آتش جان و درون‌سوزی آن برای خواننده در لحظه‌ی خوانش، به‌واسطه‌ی صفت اشاره به نزدیک «این» نمایان می‌شود. همچنین برای یک خواننده در هر بار خوانش «این آتش» درون‌سوزش در خوانش اخیر ممکن است متفاوت از «آن آتش»‌هایی باشد که در خوانش‌های پیشین دل و درونش را به سروده و سراینده پیوند می‌زدند؛ بنابراین اگر در تغییر ارتباط عاطفی یک خواننده با متن در موقعیت‌های مختلف عوامل درون‌متنی هم دخیل باشند، اشاره به نزدیک بودن لفظ «این» در شواهد بالا، یکی از آن عواملی است که افزون بر تأویل‌افزایی بیت در محور زمان و مکان مبتنی بر تفاوت خوانش خوانندگان مختلف، در گشودن محور زمانی دیگری از تأویل سخن، برحسب خوانش‌های چندباره و مکرر یک خواننده در شرایط مختلف نیز نقش بسزایی ایفا می‌کند.

همان‌گونه که اشاره شد، تعریف (شناسا بودن) واژه‌ی کلیدی به اشکال دیگر نیز تأثیر جنبی خاص خود را در پی دارد که هرکدام در جای خود مهم و قابل توجه است؛ برای نمونه معرفه با صفت اشاره به دور «آن» در مواردی فخامت، «دم دست نبودن و دیریابی» (صیادکوه، ۱۳۹۵: ۴۴) درون‌مایه‌ی پارادوکسیکال بیت بر اساس تأویل‌پذیری‌های مشابه و متناقض را گوشزد می‌کند یا معرفه به موصول، بسته به محتوای جمله‌ی موصولی تأثیراتی را بر محور زمانی و مکانی تأویل‌ها و همچنین رابطه‌ی میان مؤول و مؤول‌ها برجای می‌گذارد.

تا به اینجا محقق شد که معرفه بودن ویژگی مشترک همه‌ی عام‌واژه‌هایی است که دلالت‌گری بالای آن‌ها چنین فضای پرتأویل و تفسیری را در بیت زمینه باز می‌کنند؛ اما در دیوان خواجه ابیاتی هم دیده می‌شود که برخلاف نمونه‌های یادشده، عام‌واژه‌های شناسا چنان کارکردی ندارند؛ مانند:

خدا زان خرقه بیزار است صد بار که صد بت باشدش در آستینی
(حافظ، ۱۴۰۱: ۳۶۴)

«خرقه» در این بیت با همان وابسته‌های معرفه‌سازی (چون صفت اشاره و جمله‌ی توضیحی) به کار رفته است که «آتش» را در بیت پرتأویل اخیر شناسا کرده‌اند:

وابسته: صفت اشاره	هسته: عام‌واژه‌ی مرکزی	وابسته: جمله توضیحی
این	آتش	که بر جان من است
آن	خرقه	که بت‌ها در آستین دارد

اما دلالت خرقه در این بیت از یک مفهوم معین (پوششی ریاکارانه) فراتر نمی‌رود که به تک‌بعدی شدن معنای بیت و محصور ماندن آن در «مذمت تظاهر و متظاهران» انجامیده است؛ بنابراین شناسا بودن اسم عام‌کانونی در این شگرد، شاید شرط لازم برای کارایی آن در معناگستری متن باشد، بی‌گمان شرط کافی نیست. سایر ویژگی‌ها و شرایط عام‌واژه‌ی معرفه برای کارایی داشتن در این شگرد و قرار گرفتنش در مرکز چنین کاربرد ویژه با تأمل بیشتر در تفاوت‌های موجود میان کاربرد این دو واژه در بافت ابیات بالا نمایان می‌شود.

این دو واژه به لحاظ صرفی، هر دو جزء اسامی «ذات» در برابر اسم «معنی» هستند. با اندکی تسامح می‌شود گفت: به امور «حسی» در برابر «عقلی» و به «عینیات» در برابر «ذهنیات» دلالت دارند؛ اما کاربردشان در دو بیت مورد بحث از این دیدگاه متفاوت است؛ آتش بنا به قراین موجود، مانند جمله‌ی توضیحی «بر جان من است»، استعاره از «آلام» سوزان درون است که اسم «معنی» محسوب می‌شود یا به تعبیر علمای بیان و بلاغت، امری «ذهنی و غیر حسی» از آن اراده شده و خرقه برخلاف آتش، هم در معنای حقیقی و هم در کاربرد مجازی‌اش (شخص خرقه‌پوش) اسم «ذات» است و «عینی و حسی» به‌شمار می‌آید. این تفاوت ظرفیت کارکردی دو واژه را در تأویل‌پذیری بیت‌های زمینه

متفاوت می‌کند؛ زیرا اسامی معنی هم مدلول‌های نامتعیین و فراگیرتری نسبت به اسامی ذات دارند و هم با دلالت بر مفاهیم ذهنی در شخصی‌سازی تأویل‌ها نقش محوری ایفا می‌کنند. این ظرفیت بالقوه زمانی مجال بروز و ظهور می‌یابد که اسامی یادشده جایگاه و کاربردی ویژه در ترکیب کلام داشته باشند؛ مانند قرار گرفتن آن‌ها در نقطه‌ی کانونی شگرد موردبحث. تأمل در کاربرد دوگانه‌ی «بلا» در شواهد پیشین و کاربرد سه‌گانه‌ی «غم» در دو بیت زیر، اهمیت این موضوع را نمایان‌تر می‌کند:

دیدي که یار جز سر جور و ستم نداشت شکست عهد و ز غم ما هیچ غم نداشت
(همان: ۱۳۵)

نذر کردم گر از این غم به درآیم روزی تا در میکده شادان و غزلخوان بروم
(همان: ۲۸۹)

از کاربرد سه‌گانه‌ی واژه‌ی «غم» در این دو بیت، «غم» دوم بنا به قرینه‌ی فعل «نداشت» کمترین معنا را افاده می‌کند. از آنجاکه غم اول چنین قرینه‌ی لفظی محدودکننده‌ای ندارد، نسبت به غم دوم دایره‌ی دلالت‌گری بیشتری دارد و در عین حال داده‌های معنایی، مانند «عهدشکنی و جور و جفای یار» دلالت‌های آن را در محدوده‌ی همین مفاهیم و داده‌ها نگه می‌دارد؛ از این‌رو در گسترش تأویل‌پذیری بیت نقش چندانی ایفا نمی‌کند؛ اما غم سوم به‌گونه‌ای در بیت جای گرفته است که موانع و محدودیت‌های دلالت‌گری غم اول و دوم را به‌همراه ندارد؛ در نتیجه ظرفیت تأویل‌پذیری بیت دوم را به اوج می‌رساند.

با توجه به مجموعه شواهدی که تا اینجا بررسی شد، می‌توان ویژگی دیگر عام‌واژه‌ها را در این کاربرد ویژه چنین توضیح داد: افزون بر عام و معرفه بودن، از منظر لغت‌شناسی باید اسم معنی هم باشند تا بتوانند در مرکز شگرد موردنظر قرار گیرند، نقش تأویل‌افزایی پیدا کنند یا اسامی ذاتی مانند «آتش»، «راه» و «گوهر یکدانه» باشند که بنا به قراین لفظی و معنایی موجود در بافتار سخن، مجازاً به پدیده‌های ذهنی و انتزاعی دلالت کنند. بایسته‌ی یادآوری است که قرینه‌های موجود در متن، تأثیرهای یکسانی بر دلالت‌های واژه‌ی مرکزی و ظرفیت تأویلی عبارت زمینه ندارند. در بسیاری موارد سطح دلالت را محدود و همانند ابیات زیر معنی را در چهارچوبی متعین محصور می‌کنند:

عنان به میکده خواهم تافت زین مجلس که وعظ بی‌عملان واجب است نشیندن
(همان: ۳۰۸)

برو فسانه مخوان و فسون مدم حافظ که این فسانه و افسون مرا بسی یاد است
(همان: ۱۱۳)

درمجموع بررسی شواهد متعدد شعر حافظ و مقایسه‌ی نمونه‌های مختلف آن با یکدیگر نشان می‌دهد، کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها به‌منظور تأویل‌افزایی و جاودانه‌سازی سروده‌ها، شگردی ساختارمند و استوار بر ویژگی‌ها و شرایطی به شرح زیر است:

۱. وجود اسم عام در محور عملکردی این شگرد که مفاهیم کلان و مشترکات عام بشری را ذیل دلالت فراگیر و بنیان‌سرنمونی خود دارد و هر خواننده آن را تجسم بیرونی و نمود لفظی احساسات شخصی خود می‌بیند، به‌طوری‌که شگرد موردبحث را می‌توان «شگرد روان‌عینی» یا «زبان ناخودآگاه جمعی» نامید.

۲. معرفه (شناسا) بودن واژه‌ی محوری که ضمن مؤکد ساختن آن، محسوس و مألوف بودن معنی تأویلی (مدلول منتخب) را برای خواننده/ مؤول سامان می‌بخشد (رک. جاهدجاه و رضایی، ۱۳۹۷: ۱۱۵)؛ به‌ویژه صفت معرفه‌ساز «این»، تأثیر خواننده‌محوری شگرد و اتحاد مؤلف- مفسری را در خوانش متن تقویت می‌کند؛ زیرا صفت اشاره به نزدیک «این» رساترین لفظ برای تبلور نزدیکی خواننده به موضوع مطرح در بیت است که مدلول واژه‌ی مرکزی را موضوع قابل‌طرح خود معنا می‌کند و کل بیت را زبان حال و ترجمان ضمیر خویش می‌داند (از این کارکردهای بلاغی در داستان‌نویسی نیز با انتخاب زاویه‌ی دید اول شخص برای بیان بلافصل و پرتأثیر حالات عاطفی و ذهنی شخصیت داستانی استفاده می‌شود) (رک. پاینده، ۱۳۸۲: ۶۵).

۳. معنی بودن واژه‌ی محوری یا دلالت استعاری آن به مفاهیم ذهنی که مدلول‌های متنوعی به گستردگی حالات ذهنی و شرایط روانی خوانندگان و به‌عبارتی گستره‌ای به «عدد انفاس الخلاق» دارد؛ از همین رو پتانسیل لازم را برای خوانش‌های تأویلی متن حتی تا مرز بی‌نهایت فراهم می‌کند.

۴. وجود موردی و مشروط‌قراینِ مرزی‌بندی‌کننده‌ی دلالت‌ها که پیش‌تر به اهمیت آن‌ها در محور افقی بیت/ مصراع اشاره شد. باید توجه داشت که این قراین در شگرد

مورد بحث، نقشی تنظیم‌کننده دارند؛ بدین معنا که نباید بیت/ مصراع از یک سو دچار فروپاشی و بی‌سامانی ناشی از نبود یا حضور کمرنگ قرینه‌ها شود و از سوی دیگر، مرزبندی و انسجام بخشی محدودکننده‌ی قرینه‌ها، به تعین معنا و گزارش‌گونگی تأویل‌ناپذیر بیت/ مصراع بینجامد. از آنجاکه شگرد مورد بررسی در واحد بیت یا مصراع شکل می‌گیرد، وجود قرینه‌های انسجام‌بخش در محور عمودی اثر که به یکپارچگی کل سروده و غزل و در نتیجه از بین رفتن استقلال معنایی ابیات می‌انجامد، مجال ظهور و بروز شگرد را به کلی منتفی می‌کند؛ مانند «این درد جان‌سوز» در بیت زیر که قراین موجود در هم‌پیوندی روایی غزل از مطلع تا مقطع، به تک‌بعدی شدن و محصور ماندن آن در «درد و محنت ناشی از بی‌اعتنایی یار» انجامیده است:

که را گویم که با این درد جان‌سوز طبییم قصد جان ناتوان کرد

(حافظ، ۱۴۰۱: ۱۶۶)

این ویژگی‌ها که هرکدام دستاورد بخشی از بررسی‌های پیشین و مقایسه‌ی شواهد مختلف با یکدیگر است، ظاهراً متعدد به نظر می‌رسند؛ اما در حقیقت همگی قطعات پازل یگانه‌ی این شگردند. به دیگر سخن، شگرد تأویل‌افزای «کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها» واحدی یکپارچه و سیستمیک است که شکل‌گیری آن در گرو هم‌پیوندی و هم‌افزایی نظام‌مند ویژگی‌های برشمرده (به‌عنوان متغیرهای درونی این سیستم) است و تعامل تفکیک‌ناپذیر این متغیرها موجودیت سیستم (شگرد) را معنا می‌بخشد. درون‌داد این سیستم، مفهوم کلی و سرنمونی عام‌واژه‌ی محوری و برون‌دادهای آن، تأویل‌ها و خوانش‌های نوبه‌نو سخن، مبتنی بر زیرمقوله‌های این سرنمون در هر زمان و مکان و شرایطی (به‌عنوان پارامترهای برون‌دادی سیستم) است که از زنده و پویا بودن سیستم، مادام که قابلیت برون‌دادی دارد و به اصطلاح تا زمانی که دچار آنتروپی ایستایی نشده است، حکایت می‌کند. برای شناخت بهتر این شگرد، ابتدا ویژگی‌های آن در بیت زیر مرور و سپس تأثیر تأویل‌افزای آن از منظر خوانش خواننده محور بررسی می‌شود:

باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست غرقه گشتند در این بادیه بسیار دگر

(همان: ۲۲۷)

واقعۀ، اسم عام محوریِ این شگرد در مصراع اول است که با صفت اشاره‌ی «این» معرفه شده و از نوع اسم معنی است. در مصراع دوم نیز بادیه همانند واقعۀ در مرکز شگرد مورد بحث (دوم) قرار دارد، با این تفاوت که بادیه اسم ذات است؛ اما بنا به قرینه‌های لفظی و معنوی موجود در بیت، دلالت استعاری به مفاهیم ذهنی دارد. مدلول‌های واقعۀ با دلالت حقیقی و مصادیق بادیه با دلالت استعاری در کانون این شگرد تکراری، به اندازه‌ای گسترده است که در حقیقت بخش «سفیدخوانی» بیت را تشکیل می‌دهد (رک. سلدن، ۱۳۷۷: ۷۰). این شرایط بستری باز به روی هر خواننده می‌گشاید تا هر آنچه در ذهن دارد و هر موضوعی را که در نگر و آرمان او واقعۀای مهم و بادیه‌ای سخت تلقی می‌شود، بی‌درنگ در این بخش از سفیدخوانی سخن جای دهد که نه تنها با واقعۀ و بادیه‌ی دیگر خواننده‌ها، بلکه با واقعۀ و بادیه‌ی خود او نیز هنگام خواندن/ شنیدن بیت در شرایط روانی و احساسی دیگر می‌تواند متفاوت و حتی متناقض باشد. گویی بیت «همپای تغییر تأویل‌کنندگان تغییر می‌کند و خواندن، هر بار زاینده‌ی معنایی تازه است» (آیزر، به نقل از: احمدی، ۱۳۷۰: ۶۸۵). بخش‌های سفید بیت با تداعی یک یا چند مورد از مدلول‌های بادیه و واقعۀ بر هر خواننده در قطب استعاری نگاشته می‌شود تا معنی تدوین و بیت تکمیل شود. به عبارتی شگرد مورد مطالعه حول محور واژه‌های واقعۀ و بادیه، خواننده را آن‌گونه که طرفداران نظریه‌ی «دریافت» از جمله «هانس رابرت یاوس» (Hans Robert Jauss) مدنظر دارند، هم‌زمان با خواندن/ شنیدن بیت، به بازآفرینی و تکمیل آن برمی‌انگیزد. آنچه در هر خوانش، از واژه‌های محوری این شگرد از جمله بادیه و واقعۀ در بیت مورد نظر اراده می‌شود، همان‌گونه که «آیزر» به درستی اشاره می‌کند، معنای پنهان در لایه‌های زیرین متن نیست؛ بلکه آفرینشی تازه از دیدگاه خواننده است (Iser, 1990: 335). «ریکور» این سطح از خوانش پویا را تصاحب متن از سوی خواننده تعبیر می‌کند (رک. ریکور، ۱۳۹۲: ۷۸). بی‌گمان مؤول، صاحب آن چیزی است که از فرایند تأویل شخصی وی، یعنی «درگیری شخص خواننده با آفرینش معنی» (ریکور، به نقل از احمدی، ۱۳۷۰: ۶۲۳) بیرون آمده است. در این بیت، واقعۀ و بادیه‌ای که آفرینش تأویلی خواننده را سامان می‌بخشد، خود برآمده از زندگی و تجارب شخصی اوست. بر این

اساس کل بیت جلوه‌گاه تلفیق و تلاقی زبان با تجربه‌ی زیسته می‌شود (رک. ریکور، ۱۹۷۴: ۶۶) که در خوانش‌های مختلف، ابعاد ذهنی و روان‌شناختی تأویل‌گر را بازتاب می‌دهد.

۲.۲. مقایسه با ایهام

شمار استفاده از شگرد «کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها» در دیوان خواجه نسبت به ایهام چندان زیاد نیست؛ اما به لحاظ گسترش فضای تأویلی سخن قدرت بی‌مانندی در میان ترفندهای زبانی و بلاغی دیگر دارد. مقایسه‌ی این شگرد با ایهام، صنعت موردعلاقه‌ی حافظ که شاخصه‌ی اصلی شعر اوست و در دیوان وی به اوج شکوفایی هنری می‌رسد، اهمیت و اثرگذاری شگرد موردبحث را در گسترده‌خوانی و تأویل‌افزایی ابیات دربردارنده به‌خوبی نمایان می‌کند. ابتدا نگاهی دوباره به شگرد موردنظر و کارکرد خوانش‌گستر آن در دو مثال زیر:

دل شکسته‌ی حافظ به خاک خواهد برد چو لاله داغ هوایی که بر جگر دارد

(حافظ، ۱۴۰۱: ۱۵۴)

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

(همان: ۱۴۳)

از آنجاکه زندگی انسان‌ها فارغ از هرگونه مرزبندی، آمیزه‌ای از فراز و فرود، کامیابی و ناکامی و گشایش‌ها و گرفتاری‌هاست، «داغ هوا» و «شب سیاه» در بافتار این دو بیت، حقیقت ناکامی‌ها و گرفتاری‌های نوع بشر را بدون هیچ‌گونه محدودیت مصداقی (حسب کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها) بازتاب می‌دهند. به عبارت دیگر، عام‌واژه‌های «داغ» و «شب» با کاربست ویژه در این ابیات، کارکردی آینه‌گون پیدا می‌کنند تا هر خواننده‌ای در هر زمان و مکان و زبان با هر بار خواندن این ابیات، آرزوهای سرکوب‌شده‌ی خویش و گرفت‌وگیرها و سرگردانی‌های مختص خود را در آن‌ها ببیند و این بیت‌ها (و نمونه‌های مشابه) را ترجمان حال و زبان ضمیر خویش بیابد.

اما در بیت زیر اسم عام «شاخ» با همان ویژگی‌های برشمرده در شگرد یادشده به کار رفته و افزون بر اینکه نمونه‌ای از شگرد موردنظر است، بیت زمینه به ایهامی کژتابانه در واژه‌ی کانونی «شاخ» نیز آراسته است:

من همان ساعت که از می خواستم شد توبه‌کار گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود (همان: ۲۱۱)

اصولاً انتظار می‌رود تجمیع دو فن تأویل‌ساز ایهام و کاربست ویژه‌ی اسم عام، به‌طور هم‌افزایانه سطح تأویل‌پذیری بیت را مضاعف کند؛ اما برعکس به تضعیف و تقلیل آن انجامیده است؛ چون ایهام به‌کاررفته دایره‌ی دلالت‌گری شاخ را که می‌توانست همانند شب و داغ در بیت‌های پیشین مدلول‌های پرشماری داشته باشد، به دو حوزه‌ی دلالتی پذیرش و پس‌زدن می‌گساری به‌صورت محتمل‌الصدین کاهش داده است؛ از این رو بیت مورد بحث تنها در میان دو گروه از خوانندگان پایایی و پویایی پیدا می‌کند (آن‌هایی که این شاخ را استعاره از «می‌خوارگی» می‌دانند و کسانی که آن را «توبه‌کاری از می» معنی می‌کنند) و گروه‌های بی‌شمار دیگری که در حد واسط این دو قشر متباین جای دارند و به هر دلیلی می و می‌خوارگی (اعم از طهور و ناطهورش) در نگر و باور آن‌ها اولویت و اهمیتی ندارد، پیوند چندانی با بیت برقرار نمی‌کنند.

دلیل اصلی این امر و تفاوت اساسی میان ایهام و کاربست تأویل‌افزای عام‌واژه، آن است که چند وجهی ایهامی سخن، مبتنی بر معنی و چندوجهی برآمده از محوریت عام‌واژه، مبتنی بر دلالت است. این موضوع، یعنی دلالت‌محوری کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها در برابر معنابندی ایهام، دو شگرد مورد مقایسه را از بنیان متفاوت می‌کند و باعث می‌شود:

اول، خوانش‌پذیری مبتنی بر ایهام یک متن (حتی در ایهام‌های حافظانه) بالأخره نقطه‌ی پایانی داشته باشد؛ یعنی از محدوده‌ی متعین معانی در پوشش هم‌آوایی‌های موجود زبان و هم‌زیستی معدودی از معانی در الفاظ مشترک فراتر نرود؛ اما دلالت‌واژه‌های عام بر مدلول‌های بی‌شمار مانع از تعین و محدودیت تأویل‌پذیری متن بر پایه‌ی کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها می‌شود؛ زیرا معانی، پدیده‌های ذهنی-زبانی ناظر بر مسمای الفاظند و هر لفظ مسمای مشخص و مخصوص به خود دارد؛ از این رو معانی در پیوندشان با الفاظ، متعین و محدود می‌شوند؛ اما مدلول‌های واژه‌ای مانند اسم عام گاه از مرز میلیاردها مصداق عینی و ذهنی فراتر می‌رود (رک. صفوی، ۱۳۸۴: ۵۷). در تعبیر هرمنوتسین‌ها مبنی بر اینکه «معنی از آن مؤلفان است و دلالت، انتخاب خوانندگان» (رک. هرش، ۱۹۷۶: ۱۳۵) هم این

تفاوت بنیادین به وضوح دیده می‌شود. گفتنی است، دلالت در این تعابیر از نوع «دلالت التزامی» در اصطلاح اهل کلام است و آن «دلالت لفظ بر چیزی است که به کلی خارج از معنای آن باشد» (مصطفی واحدی، به نقل از حاجی زاده و مشهدی زاده، ۱۳۹۵: ۸۳). مدلول‌های خارج از معنای ظاهری، حقایق بی‌شمار زندگی هستند که هر خواننده برحسب تجارب زیسته‌ی خود می‌تواند یکی از آن‌ها را هنگام خواندن/ شنیدن شعر از عام‌واژه‌های شگرد مورد بحث اراده کند.

دوم، ایهام به ویژه در کلام لسان غیب، زیوری اشرافی و نخبه‌گراست؛ یعنی هرکسی با هر سطح از هوش و دانش قادر به تشخیص ابعاد زیبایی‌شناختی و معنی‌افزایی آن نیست؛ تنها طبقه‌ای خاص از خوانندگان ادیب می‌توانند با هنر دریافتی و هوش ادبی خویش، آراستگی‌ها و معناگستری‌های مبتنی بر ایهام‌های حافظانه را به‌طورنسبی دریابند؛ برای نمونه در بیت:

ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرق چینم
(حافظ، ۱۴۰۱: ۲۸۶)

فقط در لخت نخست، معانی ایهامی «تاب» (گرما، تابش، تحمل، و حتی تاب خوردن به قرینه‌ی رقص شعله) و «عرق» (خوی، روان شدن، کرختی و کسالت)، معنی دیگر ارکان بیت را نیز چندبعدی می‌کند و با ضریب قابل توجهی تأویل‌ها و تعابیر بیت را گسترش می‌دهد، که تنها در میان قشر قلیلی از خوانندگان با **عاملیتِ توانِ دریافتی** آنان به فعلیت می‌رسد.^۱ اما کاربست تأویل گستر عام‌واژه‌ها، شگردی مبتنی بر سادگی زبان است و تأویل‌های ناشی از آن بر تجارب زیسته‌ی خوانندگان بنا می‌شود. به بیان دیگر، مدلول‌های یک لفظ عام، معانی هم‌ارزی هستند که در سطح، گسترش می‌یابند نه در ژرفا، بنابراین تأویل‌های برآمده از این مدلول‌ها برای هر خواننده‌ای که با واژه‌ی محوری (دال) آشنایی اندکی (مستقیماً یا به‌واسطه‌ی ترجمه) داشته باشد، به راحتی زبان گفتار قابل دریافت است و فهم آن نیازی به ژرف‌کاوی ادیبانه و تقلاهای لغت‌شناسانه ندارد. اساساً تأویل‌های این ابیات/ مصراع‌ها ساخته‌ی ذهن خوانندگان است که بسته به شرایط ذهنی و مختصات روان‌شناختی خود، یکی از مدلول‌ها و مصادیق واژه‌ی مرکزی را در خوانش خویش

برمی‌گزینند؛ بنابراین برای درک و فهم چیزی که خود خلق کرده‌اند، نه به مطالعاتی ویژه نیازمندند و نه فواصل زمانی و مکانی و زبانی آن‌ها با سراینده مانعی به‌شمار می‌آیند:

حقا کزین غمان برسد مزده‌ی امان گر سالکی به عهد امانت وفا کند
(همان: ۱۹۴)

بوی یک‌رنگی از این نقش نمی‌آید خیز دلق آلوده‌ی صوفی به می‌تاب بشوی
(همان: ۳۶۵)

بین در آینه‌ی جام نقشبندی غیب که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی
(همان: ۳۶۱)

این تکنیک، شواهد بالا را واجد ساختاری فرمولی می‌کند که بدون مشارکت معنابخش هر خواننده و جایگزین کردن «غمان» خود «شگفتی‌های» نیک و بد زمان خود و «نقش» و نیرنگ رایج جهان خود، در ساخت فرمولی و فضای سفیدخوانی بیت (عام‌واژه‌ی محوری) معنای کلام تکوین نمی‌یابد. به عبارتی، این ابیات به نمونه‌ی اعلاّی «متن» در اصطلاح زبان‌شناسان هرمنوتسین تبدیل شده است که به تعبیر «رولان بارت» (Roland Barthes) همانند نت موسیقی، خواستار همکاری فعال خواننده است تا متن را اجرا کند؛ در نتیجه خواننده، متن را در همان سطح اولیه‌ی دال‌ها تجربه می‌کند (رک. بارت، ۱۳۷۳: ۶۰-۶۵)؛ از این رو ابیات متنیت‌یافته با شگرد مورد بحث، نه مانند ابیات ابهامی نیازمند تفسیرهای پیچیده‌ی فلسفی است و نه همانند ابیات ابهامی در دایره‌ی متعین مدلول‌ها محصور و مخفی می‌ماند؛ بلکه ظرفیتی می‌یابد که تنها با تکیه‌ی خواننده بر نشانه‌ی بیرونی و لفظ دال (عام‌واژه‌ی محوری) به تعداد خواننده شدنش با تجربه‌های متفاوتی به اجرا درآید (تعبیر تازه پیدا کند). سوم، وجوه معنی‌بنیان ابهامی به دلیل دو ویژگی «نشانگی» و «قراردادی بودن» زبان که نشانه‌های قراردادی و رابطه‌ی لفظ و معنا را در زبان‌های الفبایی متفاوت می‌کند، قابل ترجمه و انتقال به زبان مقصد نیستند؛ از همین رو کاربرد گسترده‌ی ابهام‌های چندلایه و چندین‌وجهی در *دیوان حافظ* از عوامل اصلی ترجمه‌ناپذیری آن به‌شمار می‌آید (رک. اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۴: ۲۱)؛ درحالی‌که رابطه‌ی «تضمنی» (Implication) موجود میان دال و مدلول‌ها اقتضا می‌کند که ترجمه‌ی شگرد مورد بحث با تمرکز بر لفظ سرنمون (super ordinate) (عام‌واژه‌ی کلیدی) ماهیتاً با چنین موانعی مواجه نباشد (رک. یول، ۱۳۹۹: ۱۲۱). این ویژگی با توجه به

مقاومت منحصر به فرد کلام حافظ در برابر تن‌سپاری به ترجمه‌ها، شگرد مورد مطالعه را از منظر علل و عوامل جهان‌شمولی شعر و شهرت خواجه‌ی شیراز نیز واجد تأمل می‌کند.

۳.۲. پیشینه‌ی کاربردی

مضمون‌ربایی‌های پرشمار حافظ از آثار پیشینیان و معاصران خود از یک سو این گمان را تقویت می‌کند که وی ترندهای مختلف از جمله شگرد مورد بحث را هم از دیگران وام گرفته باشد؛ از سوی دیگر، معماری مضامین برگرفته از منابع دیگر و به‌سازی و بازآفرینی بهینه‌ی آن‌ها، پیگیری پیشینه و دریافت ریشه و منشأشان را دشوار می‌کند. بر این اساس، رهگیری شگرد بدیع و پرتأثیری مانند کاربست عام‌واژه‌ها با مختصات یادشده نیز در میان انبوه آثار و منابع مورد مطالعه‌ی حافظ (از معلقات سبعمیه تا پارسی سروده‌های معاصران او) کاری دشوار و پیچیده خواهد بود. با این حال، دو فرضیه در این زمینه قابل طرح است: یکی اینکه شگرد مورد بحث از ابداعات شخص حافظ بوده، پیشینه‌ای در آثار مورد مطالعه‌ی وی نداشته باشد؛ چون اغلب سروده‌های پیشینیان و هم‌عصران حافظ، از ابیاتی به‌هم‌پیوسته و غیرمستقل تشکیل شده‌اند و برخلاف آن‌ها در غالب سروده‌های حافظ انسجام عمودی به‌گونه‌ای نیست که استقلال معنایی و کارکردی ابیات را محدود یا منتفی نماید. این ویژگی، غزل‌های حافظ را بیش از هر اثر دیگری (از میان آثار ادبی فارسی) واجد یکی از شروط لازم و اساسی برای شکل‌گیری شگرد یاد شده می‌کند؛ از همین رو شگرد مورد نظر که باید در واحد مصراع یا بیت مستقل شکل بگیرد، در سروده‌های حافظ مجال بروز و ظهور کامل و مکرر پیدا می‌کند و به‌عنوان یکی از عوامل مهم، ظرفیت تفالی شعر حافظ را به اوجی بی‌مانند می‌رساند. پیش‌فرض دیگر این است که حافظ این شگرد را از منابع ادبی غیر فارسی گرفته باشد. مسلماً برای حافظ قرآن همچنان که او خود بارها به تصریح و تلویح ابراز کرده یکی از اصلی‌ترین منابع الهام، آیات الهی قرآن کریم بوده است. همچنین اسم‌های عام در آیاتی از کلام الهی با همان ساختاری که گفته شد، به‌کار رفته است؛ مانند «و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغداً حیث شئتما و لاتقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین» (بقره/ ۳۵) که ترکیب «هذه الشجرة» تفاسیر

فراوانی را با سطح علمی و معنایی بسیار متفاوت از «گندم» گرفته تا «درخت دانایی» در پی داشته است (رک. شریعتی، ۱۳۶۸: ۲۳).

سند قوی‌تر در این زمینه، واژه‌ی «امانت» در آیه‌ی شریفه‌ی ۷۲ از سوره‌ی احزاب^۲ با کاربردی مشابه است که حافظ نیز عین لفظ را با همین پتانسیل تفسیرپذیری برآمده از شگرد یادشده به کار برده است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند

(حافظ، ۱۴۰۱: ۱۹۳)

پیروی حافظ از این آیه هم در روش مذکور و هم در مصداق «امانت» هم‌زمان در یک بیت، این گمان را تقویت می‌کند که زمینه‌ساز و نقطه‌ی آغاز رواج این شگرد در دیوان وی همین اقتباس و اقتفای هنرمندانه باشد؛ یعنی به نظر می‌رسد که حافظ ابتدا با اقتفای مصداقی از این آیه‌ی شریفه، راز تأویل‌پذیری آن را تیزبینانه و هوشمندانه دریافته است و آن‌گاه از «دولت» الهام‌بخش آن، شگرد موردبحث را برای گسترش معنا، مخاطبان و کارایی جاودانه و جادوانه‌ی سخن خویش سامان داده است. درنهایت با وجود این شواهد، چنین می‌نماید که فرضیه‌ی دوم به صواب نزدیک‌تر باشد.

۳. نتیجه‌گیری

«کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها» یکی از شگردهای زبانی خواجه‌ی راز است که در آن یکی از اسامی عام با ویژگی‌هایی نظیر معرفه بودن و دلالت حقیقی یا مجازی بر امور غیرحسی، به‌گونه‌ای در بافت سخن جای می‌گیرد که با توجه به دلالت‌گری گسترده و غالباً بی‌پایانش، گویی بخش سفید و نانوشته‌ی متن را تشکیل می‌دهد؛ از این‌رو ظرفیت تفألی و تأویلی متن را گسترده می‌کند. چنین متنی می‌تواند همیشه و همه‌جا خوانندگانی به پرشماری یا بی‌شماری زیرمقوله‌ها و مدلول‌های این واژه‌ی کانونی پیدا کند و هر خواننده با دیدن تصویری از خواست و نیازهای خود در آینه‌ی واژه‌ی سرنمون، با سروده و سراینده حس همدلی و هم‌زبانی داشته‌باشد.

از آنجاکه نقطه‌ی کانونی این کارکرد کثرت‌گرایانه، همان تک‌واژه‌ی سرنمونی با کاربردی کاملاً ساده و بدون صنعت‌سازی‌های پیچیده است، ساختاری پارادکسیکال فراهم

می‌آورد که در عین سادگی عوام‌فهمانه، می‌تواند تأثیر بی‌مانندی در گسترده‌ی شعر خواجه به فراسوی مرزهای تاریخی و جغرافیایی و حتی آن‌سوی مرزهای زبانی داشته باشد. بنا به همین ویژگی می‌توان گفت: شگرد مورد‌بحث بیش از هر ترفند دیگر (حتی ایهام‌های جادوانه‌ی حافظ) به کارایی امروزی و جاودانه‌ی کلام او یاری می‌رساند. بُعد سادگی این متن متناقض‌نما باعث می‌شود که خواننده، دیگر در پی تفسیر پیچیدگی‌های متن و برانداختن حجاب از چهره‌ی معنای پوشیده در لایه‌های زیرین الفاظ نباشد؛ بیکرانگی تأویل‌ها نیز گسست آن‌ها از نیت مؤلف را نمایندگی می‌کند. این دو گسست، اساس خوانش خواننده‌محور را تشکیل می‌دهد. مقایسه‌ی ویژگی‌های متن برآمده از شگرد مورد‌نظر با مؤلفه‌های این نظریه نشان می‌دهد که حافظ قرن‌ها پیش از این در اثنای سخنان سحرآمیز خویش با بهره‌گیری از شگرد مورد‌بررسی بستری برای آزاداندیشی و خوانش آزاد خوانندگان فراهم کرده است؛ بنابراین می‌توان گفت که او از هر جهت پیشتاز و پیشرو همه‌ی کسانی است که در سده‌های اخیر با نظریه‌پردازی‌های (البته ارزشمند) خود کوشیده است، حقوق یادشده‌ی ممنوعان و خوانندگان را مهم و محترم شمارد. متن‌هایی که حافظ با کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها آفریده است، خود گواه روشن این مدعایند؛ زیرا این ابیات همانند فرمول‌های ریاضی و هندسه هستند که فرایند آفرینش آن‌ها بدون مشارکت خواننده و تکمیل تأویلی سفیدخوانی‌های بیت ابتر می‌ماند؛ از این رو نهاد نمادین تداعی‌گر و ساختار مرکزگریز و بی‌حد و حصر این متن‌های حافظانه حتی محدودیت‌های حداقلی را که رادیکال‌ترین هرمنوتسین‌ها نیز با عنوان «سازگاری تأویل با متن» پذیرفته‌اند، بر نمی‌تابد.

وجود نمونه‌هایی از شگرد مورد‌بحث در قرآن کریم، به‌علاوه‌ی عادت حافظ مبنی بر نونمایی و به‌آفرینی مضامین پیشینیان و الهام‌گیری وی از قرآن کریم، این گمان را تقویت می‌کند که او بهره‌گیری از این شگرد را ملهم از کلام الله مجید باشد.

با توجه به پارادوکس حاصل از آوازه‌ی عالم‌گیر خواجه‌ی شیراز در عین ترجمه‌ناپذیری کم‌نظیر کلامش به‌واسطه‌ی مختصات‌ی چون ایهام‌های منحصر‌به‌فرد، شگرد مورد‌مطالعه در این جستار می‌تواند در پژوهش‌هایی با موضوع «علل و عوامل جهان‌سیری سخن خواجه» به‌عنوان فرضیه‌ای جدی و مهم، مورد‌مذاقه‌ی حافظ‌پژوهان قرار گیرد.

یادداشت‌ها

۱. این مثال نمونه‌ای از ایهام‌های حافظانه است که ابعاد ایهامی بیت بر محور افقی جاری می‌شود و درک آن به مراتب آسان‌تر از ایهام‌های ژرف‌محور چندلایه است که هر لایه از معانی ایهامی، مدلول لایه‌ی رویین و دال بر معنای لایه‌ی زیرین خود است.
۲. بخشی از این تأویل‌ها و تفاسیر در قسمت مقدماتی پژوهش‌های مرتبط فهرست‌وار معرفی شده‌است؛ برای نمونه (رک. ستوده‌نیا و عادل‌فر، ۱۳۹۴: ۷۰-۷۲).

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۷۹). ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند. تهران: اسوه.
- احمدی، بابک. (۱۳۷۰). *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۳). *تصاویر دنیای خیالی*. تهران: مرکز.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۴). «ترجمه‌ناپذیری حافظ». *حافظ‌پژوهی*، دفترهای ۴ و ۹، صص ۱۹-۲۶.
- امامی، نصرالله. (۱۳۹۸). «صور ایهام ذاتی در غزل‌های حافظ». *حافظ‌پژوهی*، دفتر ۱۴، صص ۳۵-۵۸.
- ایرانفر، محمد. (۱۳۸۷). «صور ایهام در غزلیات حافظ». *حافظ‌پژوهی*، سال ۵، شماره‌ی ۵۵، صص ۴۴-۴۶.
- بارت، رولان. (۱۳۷۳). «از اثر تا متن». ترجمه‌ی مراد فرهادپور، / *رغنون*، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۴، صص ۵۷-۶۶.
- پالمر، ریچارد. (۱۳۷۷). *علم هرمنوتیک*. ترجمه‌ی سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- پاینده، حسین. (۱۳۸۲). *گفتمان نقد*. تهران: روزنگار.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۴). *گم‌شده‌ی لب دریا*. تهران: سخن.
- جاهدجاه، عباس؛ رضایی، لیلا. (۱۳۹۷). *بلاغت (۱)*. تهران: پیام نور.
- حاجی‌زاده، سارا؛ مشهدی‌زاده، عیرضا. (۱۳۹۵). «بررسی مفهوم و ماهیت دلالت سیاقی». *مبانی فقهی حقوق اسلامی*، شماره‌ی ۱۷، صص ۸۱-۹۶.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۴۰۱). *دیوان حافظ*. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر.

کاربست ویژه‌ی عام‌واژه‌ها: شگردی تأویل‌افزا در غزل‌های حافظ/نواز الله فرهادی ————— ۱۳۵

- خیرخواه، سعید. (۱۳۹۳). «دستکش خیال (گستره‌ی وهم و ایهام در شعر حافظ». *زیبایی‌شناسی ادبی*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۱۹، صص ۹۳-۱۱۳.
- ریکور، پل. (۱۳۷۹). *هرمنوتیک مدرن*. ترجمه‌ی بابک احمدی و مه‌ران مهاجر، تهران: مرکز.
- (۱۳۹۲). *زندگی در دنیای متن*. ترجمه‌ی بابک احمدی، تهران: مرکز.
- (۱۳۹۹). *درس‌گفتارهای ایونولوتزی و اتوییا*. ترجمه‌ی مهدی فیضی، تهران: مرکز.
- زاهدی، محمداصادق. (۱۳۸۵). «آیا اسم‌های عام ناظر بر انواع طبیعی، دارای معنا هستند؟». *نامه‌ی حکمت*، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۲، صص ۲۳-۴۴.
- ستوده‌نیا، محمدرضا؛ عادل‌فر، نازیلا (۱۳۹۴). «مفهوم امانت الهی در آیه‌ی امانت با استناد به دلایل علامه طباطبایی». *پژوهشنامه‌ی معارف قرآنی*، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۲۰، صص: ۶۳-۹۰.
- سلدن، رامان. (۱۳۷۷). *راهنمای نظریه‌ی ادبی*. ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- شبانلی، عزیز. (۱۳۸۶). «نیم‌نگاهی به تأویل‌پذیری و جنبه‌های چندمعنایی شعر حافظ». *حافظ‌پژوهی*، دفتر ۱۰، صص ۱۱۳-۱۲۱.
- شریعتی، علی. (۱۳۶۸). *هنر (مجموعه آثار ۳۲)*. تهران: قلم.
- صفوی، کورش. (۱۳۸۴). «بررسی لفظ خاص و عام از دیدگاه معنی‌شناسی منطقی». *علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، سال ۱۶، شماره‌ی ۵۴، صص ۵۵-۷۳.
- صیادکوه، اکبر. (۱۳۹۵). «کاربرد بلاغی-هنری ضمائر اشاره‌ی این و آن در شعر حافظ». *بلاغت کاربردی و نقد بلاغی*، سال ۱، شماره‌ی ۱، صص ۴۱-۵۸.
- عزیزی هابیل، مجید و همکاران. (۱۳۹۸). «بررسی شگردهای حافظ در چندمعنایی کردن متن». *متن‌پژوهی ادبی*، دوره‌ی ۲۳، شماره‌ی ۷۹، صص ۷-۳۰.
- گادامر، کتورک. (۱۳۸۹). *حقیقت و روش*. ترجمه‌ی امداد توران، تهران: بصیرت.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۴). *مکتب حافظ، مقدمه بر حافظ‌شناسی*. تبریز: ستوده.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۹). *دستور زبان فارسی*. تهران: توس.
- نصری، عبدالله. (۱۳۸۱). *راز متن*. تهران: آفتاب توسعه.
- هارلند، ریچارد. (۱۳۸۲). *درآمدی تاریخی بر نظریه‌ی ادبی*. ترجمه‌ی علی معصومی و شاپور جورکش، تهران: چشمه.
- یول، جرج. (۱۳۹۹). *نگاهی به زبان (یک بررسی زبان‌شناختی)*. ترجمه‌ی نسرین حیدری، تهران: سمت.

Bruns, Gerald. (1992). *L. Hermeneutics: Ancient and Modern*. New Haven: Yale University Press.

- De man, Paul (1993). *Blindness and Insight: Essay in the Rhetoric of Contemporary Criticism*. Rutledge.
- Frege, Gottlob (1984). "On Concept and Object", *Geach and M. Black* (eds), *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*, Oxford: Blackwell.
- Gadamer, Hans-Georg (1994) *Literature and Philosophy in Dialogue*, tr. by Robert H. Paslick, SUNY Press.
- Hirsch, E. D. (1976). *The Aims of Interpretation*. University of Chicago Press.
- Iser, Wolfgang (1977). "The Implied Reader: A Poetical Approach" *Implied Reader*.
- (1979). *The Implied Reader*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press
- (1990). "The Play of the Text" *Languages of the Unsayable*. Eds. New York; Columbia UP. 325-339.
- Iser, Wolfgang *Baltimore: Johns Hopkins UP*. 274-294.
- Jauss, Hans Robert. (1991). *Ästhetische Erfahrungen und literarische Hermeneutik, Aesthetic Experience and literary Hermeneutics*, 1. Auflage, Frankfurt, Suhrkamp.
- Kripke, Saul (1980). *Naming and Necessity*, Oxford: Blackwell
- Langacker, Ronald. (2008). *Cognitive grammar, A basic introduction*. New York: Oxford University Press.
- Locke, John. (1976). *An Essay Concerning Human Understanding*, Oxford: Oxford University Press.
- Putnam, Hilary (1997). "The Meaning of Meaning", in: *Mind, Language and Reality*, Cambridge: University of Cambridge
- Schleiermacher, Friedrich Daniel Ernest. (1977). *Hermeneutik und Kritik (Hermeneutics and Criticism)*, Hrsg, Und eingeleitet von Manfred Frank, Frankfurt, Suhrkamp.
- Schwartz, Stephen. (1977). *Naming, Necessity and Natural Kinds*, Ithaca: Cornell University Press.